

وقتی که سرشکنجه‌گر مخالف شکنجه می‌شود، پیرامون مصاحبه‌ی پرویز ثابتی با صدای امریکا

یداله بلدی



آقای ثابتی، اکثریت مردم ایران اعترافات شکنجه‌گرانی مانند تهرانی، آرش کمالی و شاهین را از تلویزیون مشاهده کردند و انکار شما نمی‌تواند واقعیات را کتمان کند. شما زندان‌های مخوف اوین و گوهردشت را با تمام ابزار و آلات و تجربیات برای رژیم فعلی به میراث نهادید. جنبش چپ ایران که فرزندان زیادی را در دو رژیم در راه رسیدن به آزادی و عدالت از دست داده است همواره از اشتباهات خود انتقاد کرده است اما سران رژیم پیشین هیچ‌گاه نمی‌خواهند بپذیرند که عامل اصلی بر آمدن هیولای جمهوری اسلامی خطاهای آنان بوده است

در ۱۵ فروردین ۱۳۵۰، پرویز ثابتی با عنوان مقام امنیتی بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و در باره رویداد سیاهکل گزارش‌هایی ارائه کرد که از آن پس به نام «مقام امنیتی» شناخته شد اما سازمان فدائی از او با عنوان رمزی «ابروکمانی» نام می‌برد.

پرویز ثابتی طبق اظهارات خود با مدرک لیسانس حقوق در سال ۱۳۳۷ به استخدام ساواک در آمد و سپس به مقام مدیر امنیت داخلی رسید. ایشان پس از ۳۳ سال سکوت را شکست و در برنامه «افق» صدای امریکا شرکت کرد و مطالبی را پیرامون عملکرد ساواک و مخالفین رژیم شاه ابراز داشت و در این گفتگو زیرکانه و ناصادقانه پاسخ پرسش‌ها را به مسیر دیگری کشاند و به انکار و تحریف واقعیات پرداخت و ساواک را از اتهامات وارده تبرئه کرد و مخالفین را تروریست و خرابکار نامید.

ایشان نکاتی را در این برنامه ابراز داشتند که به بررسی برخی از آنان می‌پردازیم:

۱- ایشان از اتهامات فسادى که به خاندان سلطنت نسبت داده می‌شد یک مورد آن را که احتمالاً واقعیت نداشته است بر می‌گزیند و آن را به

عنوان نمونه‌ای از اتهامات بی اساس به خاندان سلطنت معرفی می‌کند، مانند دستگیری اشرف پهلوی با یک چمدان هروئین، اما این مورد شایعه را به هیچ‌وجه نمی‌توان معیار قضاوت در باره کارنامه فساد مالی خاندان سلطنت بر شمرد. ایشان به خوبی آگاهند که خاندان سلطنت با توسل به شیوه‌های گوناگون بخشی از اموال عمومی و منابع ملی را به غارت بردند. چگونه می‌توان ثروت بی‌کران این خاندان را با قبل از به سلطنت رسیدن رضا شاه که فقط یک باب خانه در میدان حسن‌آباد داشت مقایسه کرد؟

۲- آقای ثابتی می‌گوید که هر چند در زمان شاه مفساد وجود داشته است اما با فساد رژیم کنونی قابل مقایسه نیست. بدون شک این گفته واقعیت دارد اما غارت بی‌کران و جنایات بی‌شمار رژیم کنونی همواره دستاویزی است برای سردمداران رژیم پیشین که عملکرد خود را در تمام موارد با این رژیم سراپا فاسد و جنایتکار مقایسه می‌کنند تا بدین وسیله برتری خود را به اثبات برسانند و خطاهای خود را ناچیز جلوه دهند اما هیچ‌گاه خود را با رژیم‌های ژاپن و کره جنوبی مقایسه نمی‌کنند و مهم‌ترین و بزرگ‌ترین خطای خود را نادیده می‌گیرند که با سیاست‌های نابخردانه خود، رژیم کنونی را بر اریکه قدرت نشان دهند.

۳- ایشان می‌گویند که حکومت کنونی در شأن ملت بزرگ ایران نیست. آقای ثابتی باید پاسخ‌گو باشند که آیا روئیدن حلبی‌آبادها، حصیرآبادها، و زاغه‌ها در اطراف شهرها و زندگی رقت‌بار مردم فقیر بلوچستان، بشاگرد و دیگر نقاط محروم، سانسور کتاب، مجله و روزنامه و خاموش کردن صدای روشنفکران و پایمال کردن حقوق اقلیت‌های قومی و دخالت ندادن مردم در اداره امور کشور و اجبار به عضویت در حزب رستاخیز و رفتار شکنجه‌گران اداره زیر دست ایشان در شأن ملت بزرگ ایران بود؟ آقای ثابتی به یاد می‌آورید کفاش زحمت‌کشی را که به علت احترام قائل نشدن برای همسر شما توسط محافظ و راننده ایشان به قتل رسید و هیچ‌گاه محاکمه نشد؟ آیا جنایت‌هایی این‌چنین در شأن ملت بزرگ ایران بود؟

۴- ایشان در مورد قتل‌ها با زیرکی تمام مورد تختی و صمد بهرنگی را مطرح می‌کنند تا چنین استدلال کنند که بقیه قتل‌ها نیز شایعه‌ای بیش نیست. شایعه‌ها زمانی در افکار عمومی به مثابه واقعیت پذیرفته می‌شوند که مردم به حکومت اعتماد نداشته باشند و زمانی که فرزندان محبوب و مردمی که در حال مبارزه با رژیم هستند به مرگ طبیعی از دنیا می‌روند مردم عامل مرگ را رژیم تلقی می‌کنند و هنگامی که رژیم، وابستگان خود مانند عامری -دبیر کل حزب مردم- و آرامش

رئیس سازمان برنامه و بودجه- را به علت مخالفت‌های آنان با سیاست دولت تحمل نمی‌کند و به قتل می‌رساند شایعات مرگ مخالفین توسط رژیم قوَّت بیشتری می‌گیرد.

۵- آقای ثابتی ناتوانی جنسی تختی را عامل خودکشی او می‌داند. ایشان باید پاسخ‌گو باشند که ادعای ایشان در بایگانی کدام پزشک یا بیمارستان مضبوط است و اگر گفته ایشان هم درست باشد از اعتبار و محبوبیت تختی نمی‌کاهد. یکی از عوامل مهم محبوبیت تختی مخالفت او با رژیم بود. ساواک همواره برای بی اعتبار کردن مخالفین خود به شیوه‌های دروغ‌پردازی و تهمت متوسل می‌شد. به عنوان نمونه به هنگام دستگیری یکی از فدائیان خلق در سال ۱۳۵۲ در خیابان لاله‌زار، اعلام کردند که خرابکاری در هنگام دزدیدن یک طاقه کش دستگیر شد.

۶- در مورد شکنجه، آقای ثابتی ابراز می‌دارند که ایشان با شکنجه که غیرقانونی بوده همواره مخالف بوده‌اند. بر اساس نوشته آقای حمیدیان در کتاب «سفر با بال‌های آرزو»، به هنگام دستگیری فدائی خلق عباس مفتاحی، ثابتی به او می‌گوید «حرف‌هایت را بزن وگرنه جور دیگری با تو رفتار می‌شود». صدها شاهد شکنجه شده که آثار آن‌را هنوز بر بدن دارند همچنان زنده‌اند و می‌توانند انواع شکنجه‌ها را بازگو کنند. در سال‌های قدر قدرتی ساواک، ده‌ها نفر در زیر شکنجه جان باختند که می‌توان از حسن نیک داوودی، هوشنگ تیزابی، ابراهیم خلیق، فرشیدی، نمازی، هوشمند خامنه‌ای، فاطمه امینی، بهمن روحی آهنگران، شاهرخ هدایتی، پرویز حکمت‌جو و ده‌ها نفر دیگر نام برد. افزون بر آن، گزارش‌های سازمان صلیب سرخ جهانی در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ به هنگام بازدید از زندان‌ها نشان‌گر وجود شکنجه بوده است.

آقای ثابتی، اکثریت مردم ایران اعترافات شکنجه‌گرانی مانند تهرانی، آرش کمالی و شاهین را از تلویزیون مشاهده کردند و انکار شما نمی‌تواند واقعیات را کتمان کند. شما زندان‌های مخوف اوین و گوهردشت را با تمام ابزار و آلات و تجربیات برای رژیم فعلی به میراث نهادید. جنبش چپ ایران که فرزندان زیادی را در دو رژیم در راه رسیدن به آزادی و عدالت از دست داده است همواره از اشتباهات خود انتقاد کرده است اما سران رژیم پیشین هیچ‌گاه نمی‌خواهند بپذیرند که عامل اصلی بر آمدن هیولای جمهوری اسلامی خطاهای آنان بوده است و بدیهی است در آینده اعمال ساواک شکنجه‌گر و جانشین‌اش وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای مردم آشکارتر خواهد شد و مردم و تاریخ عاملین شکنجه را نخواهند بخشید.

خطر تبدیل انرژی صلح آمیز به تولیدات نظامی مانند آب خوردن آسان است

بخش دهم و پایانی



از انتشارات بنیاد هانریش بل و بنیاد سبز اروپا

برگردان از **انور میرستاری**، عضو حزب سبزهای اروپا

استفاده های صلح آمیز هسته ای و نظامی هسته ای می‌توانند مانند برادران دوقلوی چسبیده به هم باشند. سرانجام، یکی بدون دیگری وجود ندارد و هر یک خطرات بزرگ ویژه خود را به همراه دارند

۷ - دنیایی در پی انرژی

نگرانی‌ها در باره اینکه آیا منابع نفت و گاز طبیعی که مهم‌ترین انرژی اولیه هستند، برای همیشه به تقاضای رو به افزایش مردم جهان به طور رضایت‌بخش پاسخگو خواهند بود، بیشتر می‌شود. با وجود رکود مالی، تقاضای جهانی رو به رشد انرژی قطع نمی‌شود. از زمانی که آسیا بخش بزرگی از روند تولیدات سنگین کاری و انرژی را که پیش از این در قلمرو کشورهای غربی که دیگر امروزه غیر صنعتی شده اند، قرار داشت، به عهده گرفته است تقاضای انرژی بطور فاجعه آمیز بالا رفته است.

یک ذخیره سازی کافی از انرژی و برق به شرط پایه‌ای توسعه تبدیل شده است. با این حال، ذخایر نفتی و گازی کره زمین، همیشگی نیستند و فقط می‌توانند به مقدار محدودی به قیمت عادلانه در هر زمان و هر مکان تحویل داده شوند. باید به دلایل وجود دره عمیق بین عرصه و تقاضا و کشیده شدن شیرخوار استخری به قیمت های ارزان یا به

دلیل جنگ‌های منطقه ای، دیر یا زود، منتظر خفگی گلوهای لوله ها شد. همگان به خوبی می پذیرند که به موازات این مسائل، باید گفت که ماده های سوختی شدیداً در تغییرات جوی نقش دارند و هیچ تناسب درستی بین بالا رفتن شدید مصرف آنها و جلوگیری خطرات ناشی از آنها وجود ندارد. بنابر این، چه در دنیای غرب و چه در کشورهای تازه صنعتی شده، پژوهش در باره منابع انرژی‌های جایگزین و الحاقی، به یک گرایش بزرگ در آمده است. انرژی هسته ای، در کنار انرژی‌های باز ساز و بسیار مهم، یکی از راه های قابل ملاحظه است که استفاده از آن افزایش می یابد.

مطالعات گوناگون از این اصل دفاع می‌کنند که می‌توان بطور همزمان، هم به صادرات فناوری هسته ای صلح آمیز ادامه داد و هم جلوی گسترش تولید سلاح های هسته ای را گرفت.

به نظر می‌رسد که سیاست دولت جدید آمریکا چنین دیدگاهی را پذیرفته است. با این وجود، پیشنهادهای سیاسی انجام شده در باره منع گسترش تولید سلاح های هسته ای، تقریباً به همان اندازه پیشنهادهای اعلام شده در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بی تاثیر و قول و قرار های خشک و خالی باقی خواهند ماند. آنها اجازه می‌دهند، کمی وقت کشی شود تا آنجائی که دوباره سستی ها، کم کاری ها و نبود برنامه‌های جدی، خود را از لابلای اولین کردارهای گسترش تولید سلاح های هسته ای نشان دهند. هنگامی که عامل های غیر دولتی بطور فعال وارد کارزار در این زمینه شوند، اغلب عناصر تشکیل‌دهنده برنامه منع گسترش تولید سلاح های هسته ای - که برای جلوگیری از گسترش تولید سلاح های هسته ای در بین دولت ها درست شده‌اند - تنها یک اثر محدود و ممکن خواهند داشت و آن هم امکان نمایان شدن بیشتر ضعفها و معایب است.

تمام آنانی که علیرغم مشکلات گسترش تولید سلاح های هسته ای و امنیتی، از صادرات فناوری های هسته ای دفاع می کنند، از گفتن این حقیقت که آنها کاملاً منکر مسأله موجود در نیروگاه ها می باشند، پرهیز می کنند. نمی‌توان در یک سو به دنبال بیشترین پشتیبانی از گسترش تولید سلاح های هسته ای بود و در سوی دیگر از مزایای اقتصادی صادرات فناوری هسته ای صلح آمیز ستایش کرد. گسترش تولید سلاح های هسته ای، با وجود همه قوانین امنیتی، همچنان در آینده، خطری برای امنیت بین‌المللی باقی خواهد ماند.

بنا بر همه حقایقی که از ظواهر امور پیداست، اگر گفته شود که با توجه به پیش‌بینی های لازم فناوری، در شرایط کنونی، در امان نگاه

داشتن کامل انرژی هسته ای صلح آمیز از گزند گسترش تولید سلاح های هسته ای غیر ممکن است، غلوی در کار نیست. بی گمان، تشدید موانع و محدود ساختن مشکلات ممکن است. معذالک، تمام قواعدی که امروزه برای این کار پیشنهاد می شوند، باگذشت زمان ارزش خود را از دست خواهند داد. پیشرفت های فناوری و دسترسی بیشتر به فناوری های دقیق اجازه خواهند داد تا روزی مقررات منع گسترش تولید سلاح های هسته ای و حتی چه بسا، کامل یافته آنها را هم تغییر داد.

اگر تعداد کشورهای مصرف کننده انرژی هسته ای برای تولید برق چندین برابر شوند، باید به همان نسبت، انتظار افزایش خطرات گسترش تولید سلاح های هسته ای را، حتی در بهترین حالت ها، داشت. هر کشور تازه ای، با نام نویسی خود در باشگاه انرژی هسته ای صلح آمیز، تعداد مکان های مواد هسته ای برای بازرسی، تعداد افراد علمی و کارشناس با شناخت های ویژه و قادر به ادامه گسترش فناوری در جستجوی شغل و هم چنین تعداد مراکز نیروگاه ها با تأسیسات آسیب پذیر در برابر یورش آدم کشان را بالا می برد.

بی گمان، احتمال خطرات گسترش تولید سلاح های هسته ای به دلایل گوناگون افزایش خواهند یافت:

یکم: اورانیوم، مانند نفت و گاز، یک مواد اولیه محدودی است. بی برو برگرد، بالاخره روزی ذخیره های جهانی آن ته خواهد کشید، حتی اگر ۶۰، ۸۰ یا ۱۰۰ سال هم میزان مصرف آن بدون افزایش و بطور یکنواخت ادامه پیدا کند. موسساتی که اعلام می کنند که اورانیوم عمر درازی دارد، در بیشتر هنگام افزایش سریع تعداد نیروگاه های هسته ای در آینده و در نتیجه بالا رفتن سریع مصرف اورانیوم را هم پیش بینی می کنند. اگر خواسته شود از اورانیوم به عنوان یک منبع انرژی در دراز مدت استفاده شود، باید چرخه سوختی بسته و فناوری های مربوطه، مانند بهسازی و جداسازی پلوتونیوم که بتواند به شکل مواد اولیه چندین بار مورد بهره برداری قرار گیرد، ایجاد کرد. با این حال، بهسازی شامل احتمال خطرات خیلی مهم گسترش تولید سلاح های هسته ای است، به ویژه وقتی که تعداد زیادی از کشورها از این نوع تأسیسات را ساخته و استفاده کنند.

دوم: یکی از نتایج جهانی شدن، تضعیف انحصار طلبی حکومت ها در استفاده از خشونت است. اغلب به چنین پدیده هایی اصطلاحاً «حکومت های بی رمق و ضعیف» یا «حکومت های ورشکسته» می گویند. دولت های این حکومت ها کنترل بخشی از سرزمین های خود را که به پندار خویش

امنیت آنجا را تأمین می کنند، از دست داده اند. دیگر در موقعیتی نیستند که بر این مناطق فرنانروایی کنند. وقتی که این حکومت های در حال شکست و ورشکستگی به نیروگاه های هسته ای پناه می برند، نوع صلح آمیز یا نظامی بودن آن زیاد مهم نیست، با این کار خود، یک مشکل جدی گسترش تولید سلاح های هسته ای را می آفرینند. فروپاشی شوروی تعداد زیادی از این حالات را به صورت مشخص برای جهانیان آشکار ساخت. آیا می توانیم مطمئن باشیم که پاکستان هرگز به یک کشور ورشکسته و یا حتی کاملاً پاشیده تبدیل نخواهد شد؟ آیا همین حرف در باره تمام کشورهای آفریقایی که امروزه بیش از پیش در پی استفاده انرژی هسته ای می باشند، صادق است؟

سوم: شمار کشورهای قادر به تهیه فناوری هسته ای، همچنان بیشتر خواهد شد، زیرا آنها از نیروگاه های هسته ای صلح آمیز استفاده خواهند کرد. پس تعداد منابع مربوط به فناوری، حجم و مقدار مبادلات فناوری زیادتر خواهد شد و همیشه کشورهای زیادی پیدا خواهند شد که خودشان، کم کم بتوانند بخشهای خاصی از این صنعت را ساخته و بنابر این صادر هم بکنند.

به عنوان مثال: در بیشتر حالات، فعالیت های اقتصادی وابسته به این نوع از عملیات صادراتی، خیلی زودتر از کاربرد روش های موثر برای کنترل صادرات ها و پیش از تصویب و اجرای قوانین امنیتی اصلاحی و بهتر، انجام می شوند.

غیر صنعتی شدن غرب و صنعتی شدن جنوب به آزمایش های جدی برای تلاش های کنونی کنترل محدودیت یا ممنوعیت صادرات فناوری های هسته ای تبدیل خواهند شد. بعضی از کشورهای عمده فروش بزرگ فناوری هسته ای در آینده، می توانند از استفاده قانونی و صلح آمیز هسته ای تفسیری مخالف نظرات قدرت های هسته ای سنتی کنونی و متحدان نزدیک آنها داشته باشند. کافی است که اتهام «نژاد پرستی هسته ای» را به یاد آورد که برای توضیح سیاست های صادرات نیمکره شمالی به کار برده می شد. اتهامی که برای سیستم های کنترل صادرات های هسته ای، در تعداد زیادی از پیکارهای تازه معنا خواهد داشت. هنگامی که کشورهای عرضه کننده و عمده فروش فناوری تازه به دوران رسیده، برای به دست آوردن سهام بازار، به جنگ خواهند پرداخت، کاملاً ممکن است که صنایع کشورهای غربی از منطق کهنه و خطرناک استفاده کنند که چندین دهه از سال های پیش از گسترش تولید سلاح های هسته ای حمایت کرده اند: «اگر ما آن را نفروشیم، دیگران به جای ما خواهند فروخت. پس چه بهتر که خود ما آن را بفروشیم.»

یک مطالعه موسسه بین‌المللی تحقیقاتی برای صلح در استکهلم در باره خطرات گسترش انرژی هسته‌ای در تاریخ ۱۹۷۹ به این نتیجه رسید که اگر یک چرخه سوخت بر مبنای نیروگاه‌های چندگانه غنی‌سازی و ساخت مواد سوختی پایه ریزی شود، موثرترین امنیت را علیه گسترش تولید سلاح‌های هسته‌ای ارائه خواهد داد.

این پژوهش شدیداً سفارش می‌کرد که برای توسعه و پیشرفت چنین چرخه سوختی موفقیت آمیزی، باید به کمک پیمان منع گسترش تولید سلاح‌های هسته‌ای و دیگر پیمان نامه‌های غیر هسته‌ای، مدت دو، سه دهه دندان روی جگر گذاشت. سه دهه گذشت، بدون اینکه پیشرفت چشم‌گیری در این راه حاصل شده باشد. منافع ملی اقتصادی کشورها بطور دائم، مانع کار می‌شوند. فقط در جریان سال‌های اخیر و به دلیل مباحثات در باره ایران بود که شدیداً فکر چندگانگی نیروگاه‌ها شروع شد. اما با این حال، از امروز سخت است تصور شود، که در آینده به خطرات گسترش تولید سلاح‌های هسته‌ای، با روش‌های سازنده تازه‌ای برخورد شود.

هنوز انرژی اتمی در بیشتر کشورها مانند یک فناوری با ارزش، جامع و پیشرفته به حساب می‌آید که دستیابی به آن دلیلی برای گسترش فناوری و داشتن مهارت است. به همین دلیل یک ترکیب مهمی از گسترش و پیشرفت است. همه کشورها آمادگی و توان اقتصادی لازم برای وارد شدن در این راه را ندارند. اما آن‌هایی که چنین امکاناتی دارند، می‌توانند گزینش انرژی هسته‌ای را انتخاب کنند. تا زمانی که کشورهای غربی علاقمند به صادرات پر درآمد نیروگاه‌ها و فناوری هسته‌ای می‌گویند که این انرژی منبعی پیشرفته، ارزان و رعایت‌کننده آب و هوا است، عملاً به ورود کشورهای تازه‌ای در امور هسته‌ای کمک می‌کنند. احتمال افزایش خطر تولید و گسترش سلاح‌های هسته‌ای با رفتارهای مشابه، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

اجرای پیمان منع گسترش تولید سلاح‌های هسته‌ای و روش برنامه منع گسترش تولید سلاح‌های هسته‌ای در بین سال‌های ۱۹۶۰ و قرن ۲۱ همواره بر منطق «مصلحه» استوار بوده است. در این فاصله زمانی، حکومت‌های هسته‌ای قول می‌دهند که زرادخانه‌های نظامی خود را نابود کنند، حکومت‌های بدون سلاح‌های هسته‌ای متعهد می‌شوند که آن را گسترش ندهند - و همه کشورهای عضو، از حق نامحدود استفاده صلح‌آمیز فناوری هسته‌ای خوشحالند. طبیعتاً تشدید منع گسترش تولید سلاح‌های هسته‌ای یا شیوه‌های کاری به قصد پیشگیری آن ممکن است. برای این کار باید اراده سیاسی داشت. وجود چنین اراده‌ای به میزان

پیشرفت‌های به دست آمده در زمینه‌های کنترل سلاح های هسته ای و خلع سلاح بستگی خواهد داشت. این کار همچنین به دانستن اینکه آیا می‌توان استفاده صلح آمیز هسته ای را محدود ساخت و یا حتی از کل آن چشم‌پوشی کرد، بستگی دارد. امری که باز دوباره، اراده سیاسی می‌طلبد. اما طرح و برنامه‌های استفاده صلح آمیز هسته ای یا نظامی، هر دو به یک اندازه فاقد اراده سیاسی می‌باشند. مناظرات آلمانی ها در باره تمدید طول عمر نیروگاه های موجود یا حتی در باره دست کشیدن از توافق خروج از انرژی هسته ای، کاملاً گسترده‌گی این عدم اراده سیاسی را نشان می‌دهد.

استفاده های صلح آمیز هسته ای و نظامی هسته ای می‌توانند مانند برادران دوقلوی چسبیده به هم باشند. سرانجام، یکی بدون دیگری وجود ندارد و هر یک خطرات بزرگ ویژه خود را به همراه دارند. برای اینکه دیدن یک دنیای آزاد شده از دست انرژی هسته ای به یک واقعیت ماندگار بپیوندد، باید از هر دو آنها چشم‌پوشید. بهترین و مقاوم ترین راه چاره برای جلوگیری از گسترش تولید سلاح های هسته ای، «انتخاب صفر - صفر»، یعنی نابودی کامل انرژی هسته ای صلح آمیز و نظامی، هر دو می‌باشد. در این صورت، دیگر قوی‌ترین برهانی که تا به امروز علیه دیدن یک دنیای بدون سلاح های هسته ای به کار برده می‌شود، یعنی «هیچ‌کس توان آن را ندارد تا تضمین یا کنترل کند که هیچ عاملی ساخت سلاح های هسته ای را ادامه ندهد»، دلیل وجودی نخواهد داشت. نظارت بر چشم‌پوشی از استفاده های صلح آمیز و نظامی هسته ای، بسیار آسان‌تر از آن است که منحصرأ خواسته شود سلاح های اتمی از بین بروند.

در ۶ آوریل ۲۰۱۰، «انجمن آلمانی فیزیک»، کهن ترین و بزرگترین انجمن ملی فیزیکدانان بر روی کره زمین، قطعنامه ای را پخش کرد. در ماه مه ۲۰۱۰، دانشمندان در کنفرانس بازنگری پیمان منع گسترش تولید سلاح های هسته ای، نکته‌ای را اکیدا به مذاکره کنندگان برای توافقات در باره سلاح های اتمی را پیشنهاد کردند: باید تا سال ۲۰۲۰ تهیه پیمانی که همه سلاح های اتمی را دور بریزد و آنها را ممنوع کند، پایان یابد. باید یک اقدام مشابه برای انرژی هسته ای صورت گیرد، زیرا برون رفت از انرژی هسته ای اضطراری است، گر چه عملی ساختن آن به زمان نیاز دارد.

در ماه مه ۲۰۱۰، دانشمندان به مذاکره کنندگان کنفرانس بازنگری در پیمان منع گسترش تولید سلاح های هسته ای، نکته‌ای را در باره سلاح های اتمی پیشنهاد کرده و از آنان خواستند تا بر سر آن به توافق

برسند: باید تا سال ۲۰۲۰ تهیه پیمانی که همه سلاح های اتمی را دور بریزد و آنها را ممنوع کند، پایان یابد. باید یک اقدام مشابه برای انرژی هسته ای صورت گیرد، زیرا برون رفت از انرژی هسته ای اضطراری است، گرچه عملی ساختن آن به زمان نیاز دارد.

پایان

۱/۱/۲۰۱۲

* اگر دوست دارید این مطلب را به طور کامل داشته باشید، لطفاً با آدرس: europperse@gmail.com تماس بگیرید.

چرا توده ای های کانون نویسندگان اخراج شدند؟

باقر پرهام

از اوائل تابستان ۵۸، علاوه بر موضوع حملۀ حزب اللهی ها و عوامل دولتی به مطبوعات، و اختلاف نظر ما و توده ای ها بر سر این موضوع، زمینۀ دیگری هم شکل گرفت که معلوم بود عامل تشدید کنندۀ دیگری برای این گونه اختلافات خواهد شد. به پیشنهاد جمعی از اعضای کانون، صحبت برگزاری شبهای شعری در دانشگاه تهران- یادآور شبهای شعر کانون در انستیتوی گوته - مطرح گردید. این پیشنهاد البته بیشتر از سوی چند عضو غیر توده ای کانون - به ویژه مرحوم محمد مختاری و دوستانش - حمایت می شد، و این جابود که آقای اعتماد زاده شروع کرد به مخالفت با این پیشنهاد.

دعوی ما با اعضای توده ای کانون نویسندگان در سال پنجاه و هشت شکل گرفت

دعوی ما با اعضای توده ای کانون نویسندگان ایران در سال ۵۸ شکل گرفت. در این سال، هیات دبیران کانون عبارت بودند از من، احمد شاملو، محسن یلفانی، غلامحسین ساعدی و اسماعیل خویی. من، بنا به

سنتی که به پیشنهاد به آذین در نخستین هیات دبیران موقت در سال ۵۶ پذیرفته شده بود و بدان عمل می شد، در سال ۵۸ نیز سخنگوی کانون بودم.

از آغاز گشایش دفتر کانون در خیابان مشتاق، شاهد درخواست روز افزون توده ای های سرشناس- که بخش مهمی از آنان، از احسان طبری گرفته تا دیگرانی مثل او، از خارج به کشور برگشته بودند- برای عضویت در کانون شدیم. هیات دبیران هم بدون استثنا این درخواست ها را می پذیرفت.

تا آنجا که یادم مانده- و ذکر آن برای ثبت در تاریخ بیفایده نیست- آخر از همه نوبت نورالدین کیانوری رسید که درخواست عضویت کانون را به دفتر کانون تحویل داده بود. دفتردار کانون در آن تاریخ دختر خانمی بود که نامش به خاطر من مانده است. این خانم را ناصر ایرانی، از نویسندگان هوادار توده ای ها، به کانون معرفی کرده بود و ما نیز به راحتی پذیرفته بودیم.

هیات دبیران کانون، هفته ای یک بار - عصر چهارشنبه ها- در ضلع شرقی- غربی سالن محل کانون- که غیر از یک اتاق، سالنی به شکل ال داشت- تشکیل جلسه می داد و به مسائل روز، از جمله درخواست های عضویت، رسیدگی می کرد. تنها اتاق ساختمان کانون، به محل کار دفتردار و بایگانی اسناد و اموری از این دست اختصاص داده شده بود و محل تشکیل جلسات هیات دبیران در شاخه شرقی- غربی سالن ال مانند، از محل دفتر به نسبت دورتر از همه جای دیگر سالن بود.

یادم می آید، در چهارشنبه موعودی که هیات دبیران برای تشکیل جلسه در باب موضوعی در کانون گرد هم آمده بودیم، از خبر تحویل درخواست کیانوری برای عضویت در کانون توسط همان خانم دفتردار کانون مطلع شدیم. فکر می کنم ، هنگامی که از دفتر درآمدیم و جلسه هیات دبیران در محل خودش آغاز شد، مرحوم شاملو بود که با خنده و طنز خاص خودش درآمد گفت: این یکی را، برخلاف هم آن های دیگر، رد می کنیم و خبرش را نیز همراه با دلایل مان به روزنامه ها خواهیم داد.

همه - و بیش از همه مرحوم ساعدی- از این حرف شاملو شادمان شدیم و به کار روزمان پرداختیم، با این قرار که به درخواست کیانوری برای عضویت در کانون در جلسه چهارشنبه بعد رسیدگی کنیم. شادمانی مرحوم ساعدی به حدی بود که پس از پایان جلسه و رفتن به اتاق دفتر برای خدا حافظی با خانم دفتردار هم نتوانست از اظهار شادمانی در این

مورد و اشاره به تصمیمی که قصد داشتیم هفت^۱ بعد عملی کنیم خوداری کند، چندان که خانم دفتر دار متوجه ماجرا شد.

چهارشنبه^۲ بعد، که برای تشکیل جلسه، نخست در دفتر حاضر شدیم و من از آن خانم خواستم درخواستی را که کیانوری تحویل دفتر کانون داده- یعنی آنکت درخواست عضویت اش- را به من بدهد که در جلسه به آن رسیدگی کنیم، آن خانم با حالت ناراحت کسی که احساس گناهی می کند برگشت گفت: آمدند و پس گرفتند. من گفتم: شما هم بدون مشورت با من بهشان پس دادید؟ با شنیدن پاسخ مثبت او، همه دریافتم که بی احتیاطی مرحوم ساعدی چه کاری دستان داده است. من همان ساعت به آن خانم گفتم که جای او دیگر در این جا نیست و بهتر است بساطش را جمع کند و برود. او نیز با دستپاچگی و بسان کسی که خود به نتایج ماموریت اش آگاه شده، وسائل شخصی اش را جمع کرد و بدون کمترین اعتراضی با شتاب از کانون خارج شد.

تا این جا روابط ما با توده ای ها هنوز به حد بحرانی که به اخراج توده ای ها بینجامد نرسیده بود. حادثه ای که به آن اشاره کردم نه بازتاب داخل کانون یافت، نه بازتابی بیرونی. ولی، یک مسال^۳ مهم از همان آغاز سال ۵۸ روابط هیات دبیران و توده ای ها را متشنج کرده بود. پس از انقلاب و از همان ماه های نخست سلط^۴ روحانیون برکشور، همگان شاهد حمله و هجوم دستگاه و عوامل آن برای قبضه کردن انحصاری روزنامه ها بودیم.

در این مقطع، رژیم جدید بیشتر از عوامل معروف به حزب الهی اش استفاده می کرد. دفتر کانون که در خیابان مشتاق گشوده شد و تلفن و آدرس اش را خیلی ها شناختند، موارد بسیار متعددی از حمله و هجوم به روزنامه ها و کتابفروشی ها، به ویژه در شهرستان ها، هر روز به اطلاع کانون می رسید، و کانون نیز در حد توان اش در دسترسی به مطبوعات به این پدیده اعتراض می کرد.

ولی، نکت^۵ عجیب برای ما این بود که می دیدیم اعتراض های کانون به موارد نقض آزادی بیان و امنیت کار کنان مطبوعات، مطبوع طبع توده ای های کانون نیست و هر روز که می گذرد، در این مورد به خصوص، بیشتر مورد اعتراض آنان در داخل کانون قرار می گیریم، چندان که دیگر می دیدیم که این ها دارند به راستی عرصه را بر ما تنگ تر می کنند و اگر بخواهیم به دلخواه شان عمل کنیم، در واقع باید بپذیریم که کانون چیزی نباشد جز زائده بی بو و خاصیتی از حکومت تازه تاسیس اسلامی.

یک مورد دیگر اعتراض های گروه به آذین به نمایندگی از سوی توده ای ها در داخل کانون، ایراد به عضویت آقای مقدم مراغه ای در کانون بود. شروع کرده بودند به ایراد انواع تهمت ها نسبت به ایشان. آقای منصور کوشان نمونه های روشن و گویائی از این مشاجرات داخلی را، که یک سویش ما بودیم و استناد به وظیفه اصلی کانون در دفاع از آزادی بیان اندیشه، و سوی دیگرش حرف های توده ای ها در مورد لزوم سرکوبی به قول خودشان رسانه های "لیبرالی" و "وابسته"، در کتابش آورده است. با هم این ها، کانون، به کار خود، از جمله به برقراری جلسات سخنرانی عمومی اش ادامه می داد.

یک مورد دیگر اعتراض های گروه به آذین به نمایندگی از سوی توده ای ها ایراد به عضویت آقای مقدم مراغه ای در کانون بود

در همین گونه جلسات بود که از جمله از آقای بزرگ علوی دعوت کرده بودیم که در کانون سخنرانی کند و کرد. در یکی دیگر از این گونه جلسات، مرحوم مهرداد بهار سخنرانی کرد.

نمی دانم که در یکی از کدامین این گونه جلسات و در سخنرانی چه کسی بود که من، در محلی نزدیک به تریبون سخنران، در کنار احسان طبری نشسته بودم. گرماگرم گوش دادن به سخنران، ناگهان طبری سرش را به گوش من نزدیک کرد و آهسته گفت: "آقای دکتر پرهام، شما به نظر من برجسته ترین روشنفکر ایران هستید و من احترام بسیاری برای شما قائلم." عیناً با همین بیان، مطلب به قدری نامنتظر و غیر عادی می نمود که من جز این که با شگفتی به او نگاهی کنم، چیزی نیافتم که بگویم. ولی، جمله ای که طبری در گوش من گفت، آنهم بی مقدمه، بی موقع، و با اغراقی آشکار، تا چند روز ذهن مرا به خود مشغول کرده بود. می کوشیدم دلیلی برای این حرکت و گفتار طبری بیابم. سرانجام به تنها نتیجه ای که رسیدم این بود که اینها، یعنی حزب توده، تاکتیک تازه ای برای جذب و جلب افراد و عناصر سرشناس به سمت حزب اندیشیده و ظاهراً طبری را که به فیلسوف بودن و تئوریسین بودن شهرت بیشتری دارد، مامور این کار در کانون و عرصه های حضور روشنفکری کرده است. چند روز بعد، اتفاقی افتاد که استنباط مرا تایید کرد.

اول بگویم که در همین ایام، شاهد شایعه ای شدم که، پشت سر اسماعیل خوئی، داشت در بین اعضای کانون قوت می گرفت. خودم با گوش خودم، دست کم، از دو تن از اعضای کانون شنیدم که "خوئی، توده ای شده است". یکی از دو گوینده، دیگر امروز زنده نیست، و دیگری را

هم نمی دانم که زنده هست یا نیست، ولی من- و همگی اعضای کانون- می دانم و می دانند که تاثیر اوضاع جدید کشور بر جان و روان وی چنان شد که اگر بگویم کارش به جنون کشید، سخنی به گزاف نگفته ام. این نکته را از آنرو گفتم که اگر نه همگان، دست کم خود اسماعیل بدانند که منظور من چه کسی ست. واکنش من به حرف های این دو تن همیشه این بود که می گفتم به این شایعات توجه نکنید، خوئی کسی نیست که به حزب توده روی بیاورد.

در یکی از چهارشنبه های موعود، پس از پایان یافتن جلسه هیات دبیران، اسماعیل خوئی به من نزدیک شد و با صدائی که فقط خودم بشنوم گفتم: با تو کاری دارم. میشه چند دقیقه صحبت کنیم؟ گفتم با کمال میل. به گوشه سالن رفتیم و نشستیم. حرف خوئی این بود که انتظار و پیشنهاد حزب توده از وی- با واسطه طبری - این است که او- یعنی خوئی - سردبیری مردم، ارگان حزب توده را بپذیرد. و از من می پرسید که نظرت چیست، بپذیرم یا نه؟ پرسیدم که این مذاکرات در کجا صورت گرفته، و تو به دفتر حزب در خیابان شانزده آذر هم رفته ای؟ جواب اسماعیل مثبت بود و گفت: آره، یه بار رفته ام. اینجا بود که من به اتکای - نه فقط همکاری در کانون - بلکه به پشتگرمی - سالها دوستی و معاشرتی که با هم داشتیم، با لحنی تند خطاب به وی گفتم: اگر بشنوم که یک بار دیگر پایت به دفتر حزب توده در خیابان شانزده آذر رسیده است، دیگر مرا فراموش کن و بدان که هرچه دیدی از خودت دیدی. او، که دیدم اندکی سرخ و ناراحت هم شده، پس از لحظه ای تامل، با تاکید گفت: مطمئن باش که نخواهم رفت، و البته نرفت. دستی به هم دادیم و از کانون درآمدیم.

از آنچه اسماعیل برایم گفت، حدسی که خودم زده بودم تایید شد. شتاب افراد توده ای برای پیوستن به کانون از سر پابندی به اصل دفاع از آزادی بیان اندیشه برای همگان نیست؛ مجامعی چون کانون و اتحادیه های صنفی به طور کلی، از نظر اینها فقط بستر مناسبی است برای اطلاع از امور و اجرای تاکتیک های خودشان در جلب هرچه بیشتر افراد به حزب توده و کشاندن همگی به دنبال قدرت اسلامی حاکم.

اگر حافظه ام اشتباه نکند، فکر می کنم از آغاز تابستان ۱۳۵۸، بر اساس همین گونه تاکتیک های سیاسی - که ربطی به ماهیت صنفی و فرهنگی کانونی به نام کانون نویسندگان ایران نداشت - ما متوجه تغییر محسوسی در برخوردهای اعضای توده ای کانون در مسائلی که پیش می آمد و به گونه ای در بین اعضای کانون نیز بازتابی می یافت شدیم.

گفتم که سالن اجتماعات کانون به شکل یک اِل بود. در عمل متوجه شدیم اعضای توده ای - کانون - که پیدا بود سر دسته و راهنمایان آقای محمود اعتماد زاده - به آذین است- در جلسات عمومی اعضای کانون، هرچه بیشتر ضلع شمالی- جنوبی - این اِل را برای نشستن انتخاب می کنند تا خود را عملاً از بقیه متمایز کنند.

از اوائل تابستان ۵۸، علاوه بر موضوع حملِ حزب الهی ها و عوامل دولتی به مطبوعات، و اختلاف نظر ما و توده ای ها بر سر این موضوع، زمینِ دیگری هم شکل گرفت که معلوم بود عامل تشدید کنندِ دیگری برای این گونه اختلافات خواهد شد. به پیشنهاد جمعی از اعضای کانون، صحبت برگزاری شبهای شعری در دانشگاه تهران- یادآور شبهای شعر کانون در انستیتوی گوته - مطرح گردید. این پیشنهاد البته بیشتر از سوی چند عضو غیر توده ای کانون - به ویژه مرحوم محمد مختاری و دوستانش - حمایت می شد، و این جابود که آقای اعتماد زاده شروع کرد به مخالفت با این پیشنهاد.

با اینهمه، بحث و گفت و گوی ما در درون کانون، تا این زمان، معقول و ناظر بر یافتن - در صورت امکان- راه عملی مناسب و قابل اجرای چنین کاری، با توجه به شرایط حساس و سرشار از تنش آن روز های ایران بود. اما، هر روز که می گذشت من می دیدم که لحن درگیری ها در این مورد- به ویژه صدای مخالفت آقای به آذین در موضوع عضویت آقای مقدم مراغه ای - و مقالات علیه ما در مطبوعات توده ای یا به قلم توده ای ها در جاهای دیگر، تندتر می شود. و مانده بودم که چرا؟

این مخالفت توده ای ها ، آنهم از سوی آقای به آذین که تا آن زمان معروف بود صف خود را از حزب توده جدا کرده و جمعیت یا حزب دموکراتیک مردم ایران را راه انداخته است، از کجا بر می خواست؟ سالها بعد از این جریانات، که اسناد و اطلاعات مربوط به مذاکرات مجلس خبرگان که سرگرم بحث در بارِ قانون اساسی رژیم بود منتشر شد، فهمیدم که مخالفت ها با آقای مراغه ای از کجا آب می خورده است. ایشان، گویا یگانه کسی بوده که با موضوع ولایت فقیه در قانون اساسی مخالفت کرده بود.

به هر حال، موضع هیات دبیران کانون در زمینِ شب های شعر در بحث های داخلی - اعضای کانون این بود که انجام چنین کاری در دانشگاه تهران، در هر صورت، قطعاً موکول است به موافقت دولت بازرگان و دادن تضمین امنیت برگزاری چنین برنامه ای به کانون.

محمد مختاری و دوستانش از برپایی جلساتی که یادآور شبهای شعر کانون در انستیتو گوته بود حمایت می کردند

برای پایان دادن به دعوائی که بر اثر فشاری دو سویه- از یک سو فشار توده ای ها برای برگزار نکردن شب های شعر در دانشگاه تهران و مقالات تند و خطرناکی که علیه هیات دبیران کانون در روزنامه های خودی و غیر خودی شان می نوشتند، و از سوی دیگر، فشار مدافعان برگزاری شب های شعر در داخل کانون که به انجام این کار اصرار داشتند- کار معمولی کانون و پرداختن اش به وظایف اساسی اش فلج شده بود، هیات دبیران، تصمیم گرفت، بنا به سیاستی که در این زمینه برای خودش ترسیم کرده بود، با دولت موقت تماس بگیرد و خواستار موافقت دولت با این کار و تضمین امنیت شب های شعر شود.

من به عنوان سخنگوی کانون مامور این کار شدم و قرار می گذاشتیم که به ملاقات آقای صباغیان، وزیر کشور، در دفتر کار ایشان بروم. روزی که به این ملاقات می رفتم، آقای نعمت میرزازاده (آزم) هم از من خواست که مرا همراهی کند. موافقت کردم و هر دو به دیدار وزیر رفتیم. صحبت من با آقای صباغیان به جایی نرسید و ایشان به صراحت گفتند که نمی توانند امنیت برگزاری شب های شعر را تضمین کنند. هیات دبیران کانون نیز با صدور اطلاعیه ای این موضوع و لغو برگزاری شب های شعر را به اطلاع مردم رساند.

با این وجود، تبلیغات توده ای ها علیه هیات دبیران کانون همچنان ادامه داشت و آنها در مقالاتی که بر ضد ما می نوشتند، اتهامات بسیار خطرناکی علیه ما عنوان می کردند. از جمله، در یکی از این مقالات، با نقل مطلبی از نشریه ای در پاریس، که گویا توسط طرفداران شاپور بختیار در خارج از کشور منتشر می شد و در آن گفته شده بود "خدا احمد شاملو و باقر پرهام را از گزند آدمکشان خمینی در امان بدارد"، صاف و پوست کنده ما را با گروه بختیار مرتبط دانستند و کوشیدند مقدمات تشکیل پرونده ای برای ما دو نفر و دیگر اعضای هیات دبیران را در هنگام بگیری و ببندی که آن روزها در ایران حکمفرما بود فراهم کنند، در حالیکه روح ما از این قضایا بکلی بیخبر بود و ما هیچ گونه ارتباطی با هیچ جریان مخالفی نداشتیم.

من دیدم سکوت بیش از این جائز نیست و بهتر است ما نیز اقدامی قلمی علیه این جماعت را آغاز کنیم. برای اجرای این فکر، شخص من به مسئولیت خودم تصمیم گرفتم مقالاتی با عنوان حزب توده و کانون

نویسندگان ایران در کتاب جمعه بنویسم. این مقالات که بر اساس مدارک موجود در کانون در مورد چگونگی تاسیس کانون در دورۀ نخست فعالیت اش در سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸ در شماره های بیست و پنج به بعد کتاب جمعه منتشر شد، با تاکید بر بیانیه های کانون در آن دوره و سخنرانی آقای به آذین در تالار قند ریز و دفاعیات آن روز ایشان از آزادی بیان اندیشه و مسائلی از این دست که با موضعگیری ها و ادعاهای توده ای ها و آقای به آذین در ماجرای شبهای شعر پیشنهادی و لغو شدۀ ما به کلی مغایرت داشت، عدم پایداری توده ای ها و گروه به آذین به آزادی اندیشه و بیان را که آرمان کانون بود برای خوانندگان روشن می کرد.

نوشتن این مقالات، سبب شد که حملات مطبوعاتی توده ای ها علیه ما تا حدود زیادی فروکش کرد. حزب توده دید ادامۀ این جریان به نفع شان نیست. اما، متأسفانه موضوع در گیری آقای به آذین و گروهش در کانون به همین جا ختم نشد؛ آنها مسالۀ جدیدی را بهانه قرار دادند برای فشار آوردن بر ما و کانون نویسندگان و منحرف کردن ما از مواضع یک کانون صنفی- فرهنگی برای روی آوردن به سیاست هائی صرفاً سیاسی در جهت حمایت رسمی از هر اقدامی که حکومت جدید برای تثبیت حاکمیت خویش و آماده کردن مردم برای رسمیت بخشیدن به استبداد انجام می دادند، یعنی کاری که در چارچوب منشور و اساسنامۀ کانون نمی گنجید و به کلی خلاف آن بود. منظورم حملۀ دانشجویان معروف به پیرو خط امام به سفارت آمریکا و به گروهان گرفتن کارکنان این سفارت برخلاف کلیۀ معاهدات بین المللی بود.

فشار آقای به آذین و گروه او در این زمینه به جایی رسیده بود که به عنوان مثال، در روز های تشکیل جلسۀ هیات دبیران کانون که جز اعضای این هیات کسی دیگر در کانون حضور نداشت، آقای به آذین را می دیدیم که در معیت آقایان سیاوش کسرائی، هوشنگ ابتهاج، فریدون تنکابنی، و برومند- که چهار تن اخیر معمولاً یک قدم عقب تر از به آذین حرکت می کردند- ناگهان وارد کانون می شدند و به آذین، خطاب به ما پنج تن عضو هیات دبیران که تشکیل جلسه داده و به کار خود سرگرم بودیم فریاد می کشید و می گفت: " شما اینجا نشسته اید؟ ما هاج و واج می پرسیدیم" کجا باید بنشینیم آقای به آذین؟، و او در جواب انگشتش را به سمت سفارت آمریکا می گرفت و می گفت: " آنجا، سفارت آمریکا. خلق آنجاست، و شما اینجا نشسته اید؟"

این عمل چندان تکرار شد، و اغلب نیز با حالت و سخنانی تهدید آمیز، که ما اندک اندک نسبت به امنیت شخصی و جان خود نگران شدیم،

و به فکر افتادیم که چه کنیم که خطر را خنثی کنیم. با علم به این که دفاع از تسخیر سفارت آمریکا و گروگانگیری نه با عقاید شخصی مان می خواند، نه با اصول روابط بین المللی حاکم بر روابط کشور ایران با کشورهای دیگر، سر انجام چاره را در این دیدیم که به اصطلاح برای خالی نبودن عریضه متنی کوتاه بنویسیم که در مضمون آن، حتی الا مکان، به قول معروف، نه سیخ بسوزد نه کباب.

نوشتن این متن کوتاه به عهد^۱ من گذاشته شد. من کوشیده بودم، با ستایش از احساسات ضد امپریالیستی دانشجویان پیرو خط امام، به طور ضمنی بگویم که این کاری که کرده اید مبارز^۲ ضد امپریالیستی نیست. تا چه حد در رساندن این معنا موفق شده بودم نمی دانم، و نسخه ای از آن نیز امروزه در اختیارم نیست تا بتوانم قضاوت کنم. این متن کوتاه تایپ شد با امضای اعضای هیات دبیران.

به پیشنهاد ساعدی متنی را که من درباره اخراج نوشته بودم اسماعیل خوئی خواند

آقای سالمی، از اعضای کانون، داوطلب شد که این اطلاعیه را ببرد و به دیوار سفارت بچسباند. گویا دوتن از اعضای هیات دبیران، آقایان یلفانی و خوئی، نیز همراه او رفته بودند. نسخه ای را هم برای روزنامه^۳ اطلاعات فرستادیم، که به گفت^۴ دوستم محسن یلفانی، چاپ و منتشر کرده بود و به دنبال آن هم گویا تلگراف تبریک کانون نویسندگان شوروی خطاب به ما را که از کارمان حمایت کرده بودند، منتشر کرد.

این کار ما به راستی از سر ناچاری بود. احساس می کردیم که این گروه توده ای گوئی تصمیم گرفته است یا ما را وادارد که از اصول منشور و اساسنامه^۵ کانون چشم پوشیم و همه چیز را زیر پا بگذاریم، که خودمان می دانستیم که مرد این کار نیستیم. یا اگر نشد، کاری کند که گریبانمان دست امثال آقای خلخالی بیفتد. کار این گروه توده ای نه فقط غیر انسانی، بلکه در درج^۶ نخست خلاف منشور و آرمان کانون بود.

این بود که دیدیم چاره ای جز اخراج آنها از کانون نداریم. همین کار را کردیم و اعلام شد. تصمیم هیات دبیران در این مورد، می بایست به تایید مجمع عمومی کانون برسد. ما به وظایف خودمان در فراهم کردن تشکیل مجمع عمومی کانون پرداختیم.

قرار شد، در مقابل ادعاهای آقای به آذین، دو دفاعیه از سوی هیات

دبیران در مجمع ارائه شود. یکی را که آقای یلفانی نوشته بود خودش قرائت کرد، و دفاعی دیگر را که طی آن هم ادعاهای به آذین و گروهش، با استناد به آمار و ارقام، و به گونه ای بسیار مستدل و مستند، رد شده بود من نوشته بودم که متن کامل آن، خوشبختانه، به همت آقای کوشان برای ثبت در تاریخ حفظ شده و در صفحات ۷۲ تا ۸۵ کتاب حدیث تشنه و آب به قلم ایشان آمده و ماندگار شده است.

آقای یلفانی متن نوشتن خودشان را، چنان که گفتم، خودش در مجمع عمومی قرائت کرد. ولی، به پیشنهاد غلاحسین ساعدی، که خطاب به من گفت تو در این جریان زیادی در معرض خطر قرار گرفته ای و بهتر است ساکت بمانی و نوشته ات را یکی دیگر از اعضای هیات دبیران قرائت کند، من پذیرفتم و اسماعیل خوئی بیدرنگ گفت من می خوانم، که من و دیگر اعضای هیات دبیران موافقت کردیم.

پس از قرائت این نوشته توسط خوئی، اعضای حاضر در مجمع- البته غیر از توده ای ها- به شدت کف زدند و با آرای سنگین شان به نفع هیات دبیران، تصمیم ما را در اخراج آقایان به آذین، کسرائی، ابتهاج، تنکابنی، و برومند از کانون تایید کردند.

به دنبال این واقعه بود که کل عناصر توده ای، همراه این پنج تن، به میل خود از کانون نویسندگان ایران جدا شدند و کانون دیگری موافق با سیاست های حزب توده تاسیس کردند.

منبع. بی بی سی

بیانیه روشنفکران فلسطینی برای همبستگی با مردم سوریه

بیش از یکصد نویسنده و شاعر فلسطینی به حاکمان سفاک دمشق اعلام  نمودند: "ای قاتلان به نام ما، مردم سوریه را کشتار نکنید"، "به نام فلسطینیان جنایت نکنید"!

ما به نظام حاکم بر سوریه و نمایندگان آن اعلام می نماییم: "به

نام ما در حق مردم سوریه جنایت نکنید. از مسئله و مطالبات عادلانه مردم فلسطین برای سرپوش گذاشتن بر جنایات خود علیه مردم سوریه سو استفاده نکنید"

شنبه ۲۲ بهمن ۱۳۹۰ - ۱۱ فوریه ۲۰۱۲

ما (نویسندگان فلسطینی) امضا کنندگان این بیانیه، با افتخار درخواست دسته جمعی خود را برای پیوستن به کانون تازه تاسیس نویسندگان سوریه تقدیم می کنیم. روشنفکران و نویسندگان ازادیخواه سوریه با تاسیس این کانون همگام با مردم، پلکان آزادی را که با دستان "طاغوت" خونین گشته است در می نوردند. تاسیس "کانون نویسندگان سوریه" گام بلندی در راه ارتقا همبستگی روشنفکر واقعی با مردم سوریه برای ساختن جامعه ای مدرن و رهایی از استبداد و حکومت خانوادگی می باشد. جامعه ای که به سوی ساختاری مدنی و متکثر و دموکراتیک که بر اساس حقوق شهر وندی پی ریزی شده ، به پیش می رود. ساختاری که فضا را برای آزادی بیان و ابداع باز و راه را بر استیلا بر اراده روشنفکر سوری به گونه ای که در گذشته توسط نظام در جهت الت دست ساختن روشنفکران انجام می شده، می بندد.

بی گمان سوریه امروز و بیش از هر زمانی دیگر در گذشته، به این صدای رسا که از درون جامعه برای تحکیم وحدت ملی برخاسته، نیاز دارد. صدایی که از تکثر موجود در جامعه و امکانات فراوان آن ، زیر بنایی برای پایه ریزی دموکراسی فراهم آورد.

اخیرا ، ما نیز سخنان نماینده رژیم حاکم بر سوریه در شورای امنیت سازمان ملل را شنیدیم. وی مسئله فلسطین و سرنوشت درد اور و افتخار امیزان را برای سر پوش نهادن بر جنایات وحشتناک نظام حاکم بر سوریه را مورد سو استفاده قرار داد. ما به نظام حاکم بر سوریه و نمایندگان ان اعلام می نماییم: "به نام ما در حق مردم سوریه جنایت نکنید. از مسئله و مطالبات عادلانه مردم فلسطین برای سرپوش گذاشتن بر جنایات خود علیه مردم سوریه سو استفاده نکنید." مردم سوریه در طول تاریخ برای مسئله فلسطین فداکاری نموده و در این راه شهدای بسیاری داده اند. سیاستهای حکام در سوریه یادآور خاطراتی دردناک می باشند. نقش این حکومتها در قتل عام "تل زعتر در سال ۱۹۷۶" و حمله به اردوگاه "نهر البارد در طرابلس در سال ۱۹۸۳" و محاصره اردوگاههای فلسطینیان در بیروت در سال ۱۹۸۵ و بسیاری دیگر از این قبیل اعمال ، همواره همبستگی و وحدت فلسطینی ها را هدف

قرار داده است. از نام فلسطین سو استفاده نکنید، چرا که از این پس برای شما برگ برنده نخواهد بود.

بدون شک فلسطین به سوریه متحد و آزاد و دموکراتیک نیاز دارد. این همان سوریه ای است که از رحم یک انقلاب خونین که توسط مردم به پا گردیده زاده می شود.

امضا کنندگان بیانیه:

حنا ابو حنا (شاعر)، مرید البرغوثی (شاعر و نویسنده)، طاهر ریاض (شاعر)، غسان زقطان (شاعر)، زهیر ابو شایب (شاعر)، عزمی بشاره (اندیشمند)، محمود الریماوی (رمان نویس و قصه نویس)، معن البیاری (روزنامه نگار و قصه نویس)، یوسف ابو لوز (شاعر)، نجوان درویش (شاعر)، ربیع المدهون (رمان نویس)، عادل بشتاوی (نویسنده -رمان نویس و پژوهشگر)، انتوان شلحت (نویسنده و منتقد)، فخری صالح (منتقد)، حسین شاویش (نویسنده)، حزامه حایب (رمان نویس و قصه نویس)، نصر جمیل شعث (شاعر)، احمد ابومطر (منتقد اکادمیک و پژوهشگر)، محمد خلیل (قصه نویس)، یوسف عبدالعزیز (شاعر)، موسی برهومه (نویسنده)، عیسی الشعیبی (نویسنده)، موسی حوامده (شاعر)، نائل بلعاوی (شاعر)، خلیل قنديل (قصه نویس)، غازی الذیبه (شاعر)، وسام جبران (شاعر)، عمر شبانه (شاعر)، قصی البیدی (شاعر)، علی العامری (شاعر)، جهاد هدیب (شاعر)، زیاد خداهش (قصه نویس)، ناصر رباح (شاعر)، باسم النبریم (شاعر و نویسنده) راجی بطحیش (نویسنده)، شاهر خضره (شاعر)، رائد وحش (شاعر)، اسما عزایزه (شاعره)، محمود ابو هشیش (شاعر)، خضر محجز (رمان نویس و شاعر و پژوهشگر)، عبدالل ابوبکر (شاعر)، اسامه الرنتیسی (نویسنده)، عصام السعدی (شاعر)، خالد جمعه (شاعر)، نعیم الخطیب (نویسنده)، اکرم ابو سمره (شاعر)، حنین جمعه (شاعره)، احمد یعقوب (شاعر)، طارق العربی (شاعر)، یوسف الدیک (شاعر و رمان نویس)، مهند صلاحات (نویسنده و کارگردان)، محمد مشارقه (شاعر)، توفیق العیسی (نویسنده و روزنامه نگار)، با سمه تکروری (نویسنده)، نجوی شمعون (شاعره)، محمد السالمی (شاعر)، هانی السالمی (رمان نویس)، بلال سلامه (شاعر)، اسامه ابو عواد (نویسنده)، جبر شعت (شاعر)، یوسف القدره (شاعر)، نسمة العکلوک (نویسنده)، عثمان حسین (شاعر)، رزق البیاری (شاعر)، یاسر الوقاد (شاعر) صبحی حمدان (نویسنده)، عماد محسن (نویسنده)، لیلی ویولت (شاعره)، تیسیر محیس (منتقد و قصه نویس و فعال سیاسی)، فایز السرساوی (شاعر و هنرمند)، رجب ابو سریه (قصه نویس و نویسنده مقالات سیاسی)، فواد حماده (منتقد اکادمیک و پژوهشگر و فعال سیاسی)، می نایف (منتقد

اکادیمیک و پژوهشگر و فعال حقوق زنان)، یسری الغول (قصه نویس و منتقد)، حسین ابو النجا (قصه نویس و پژوهشگر)، ناصر علیوه (رمان نویس و منتقد)، عبدالکریم علیان (نویسنده و پژوهشگر امور تربیتی)، ولا تمرارز (نویسنده و پژوهشگر سیاسی)، عمر شعبان (نویسنده و پژوهشگر)، حسن می (نویسنده و منتقد اکادمیک)، طارق الکرمی (شاعر)، احمد الاشقر (شاعر)، علی ابو خطاب (شاعر و نویسنده)، دنیا الامل اسماعیل (شاعره)، اسرا کلش (نویسنده و قصه نویس)، موسی ابو کرش (شاعر و قصه نویس)، عبدالفتاح شحاده (شاعر و رمان نویس)، یاسر ابو جلاله (شاعر و هنرمند)، خلیل حسونه (شاعر و رمان نویس)، مهیب البرغوئی (شاعر)، عبدالناصر عامر (شاعر و هنرمند)، نضال الحمارنه (نویسنده)، اشرف عمرو (نویسنده و روزنامه نگار)، اسما ناصر ابو عیاش (روزنامه نگار و نویسنده)، مایا ابوالحیات (نویسنده)، زینات ابو شاویش (نویسنده)، سوزان سلامه (شاعره)، ایاد حیاذله (شاعر).

واکنش کا نون نویسندگان سوریه

نوری الجراح یکی از موسسین کا نون نویسندگان سوریه در واکنش به درخواست دسته جمعی روشنفکران فلسطینی در لندن اعلام نمود: "از وجدان بیدار فلسطین سپاسگزاریم، ایمان داریم که انقلابیون هم هستند". مردم سوریه با الهام از کلمات شاعر بزرگ شما، محمود درویش حکام خود را این چنین مورد خطاب قرار دادند: "سهم خودتان را از خون ما بردارید و بروید." آنها (مردم سوریه) "مستبد" و "اشغالگر" را یکسان ارزیابی نمودند. ما در خواست شما را بمثابة رفرا ندومی در مورد انقلاب سوریه ارزیابی می کنیم. بدون شک این نظر شما راه هر گونه سو استفاده از نام فلسطین را بر نظام حاکم بر سوریه خواهد بست. طنین فریاد مظلومیت مردم فلسطین جهان را در نوردیده است. این فریاد هر گز در برابر مشاهده قربانیان دیگر (در هر جای دیگر) آرام نخواهد گرفت. درد و رنج انسانها در همه جای جهان یکسان است. جنایت علیه انسانیت نیز در همه جا خصوصیت مشترک دارد. چگونه می توان انتظار داشت که برادر، غم درد برادر خویش را احساس ننماید. به نام تمام سوریان اعلام می کنم: "خانه ادبی و تازه تاسیس ما به شما افتخار می کند، با کمال میل شمارا در صدر این مجلس می نشانیم و خود در پاشنه دست به سینه می ایستیم. وجدان بیدار فلسطینی که نمود ان را در این چنین شاعران و نویسندگان و روشنفکران می توان دید، بر این حقیقت تاکید دارد که "استبداد" زمینه ساز طبیعی "استعمار" است و پایان استبداد شروع پایان استعمار است.

بنام وجدان فکری و معنوی سوریه، به برادران و خواهران فلسطینی

می گویم: "سپاس از شما ، مردم ازادیخواه ما هر گز بر شما ستم روا نخواهند کرد. بر فلسطین مبارز ستم روا نخواهد کرد، سپاس و درود بر شما".

منبع. اخبار روز

اقدامتان بسیار خوب و انسانی است. لطفا جنبش صلح ایران را هم
براه انداخته و ایرانیان داخل و خارج را علیه تحریمهای ضد بشری و
جنگ افروزی امریکا و دنباله هایش به خیابان دعوت
نمائید. سپاسگزارم

بسیار خوب و منطقی نوشته شده است. لطفا جنبش صلح ایران را هم
براه انداخته و ایرانیان داخل و خارج را علیه تحریمهای ضد بشری و
جنگ افروزی امریکا و دنباله هایش به خیابان دعوت
نمائید. سپاسگزارم